

خواجه نصیرالدین طوسی و نقش او در گسترش تشیع و حفظ آثار اسلامی

تاریخ انتشار: ۲۵/۸/۱۳۸۸

بازدید: ۵۹۹۰

منبع: فصلنامه شیعه شناسی، شماره ۵، امین، سید حسن / ترجمه، تلخیص و تحقیق: مهدی زندیه (۱)

اشاره

دکتر سیدحسن الامین، نویسنده و مورخ شیعی، فرزند علامه سید محسن الامین، در سال ۱۹۰۸ م در دمشق متولد شد و در سال ۲۰۰۲ م در جبل عامل لبنان چشم از جهان فرو بست. از وی ده ها اثر با ارزش علمی بر جای مانده است که از میان آن ها سه اثر جایگاه مهمی دارند: اعیان الشیعه (از حرف ش به بعد)، مستدرکات اعیان الشیعه و دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة. کتاب الاسماعیلیون و المغول و نصیرالدین الطوسی یکی از آثار با ارزش اوست که برای اولین بار در سال ۱۹۹۷ م در بیروت به چاپ رسید و با سفارش مؤسسه «الغدیر» وابسته به مؤسسه «دائرة المعارف فقه اهل البیت» توسط مترجم ترجمه شد و اینک در دست چاپ است.

اصل این کتاب سیصد صفحه ای می کوشد تا از دو حادثه تاریخی ابهام زدایی کند: یکی ماجرای دست داشتن، بلکه آمر بودن خواجه نصیرالدین در ویرانی و کتاب سوزی بغداد و قتل خلیفه عباسی؛ و دیگری جدا کردن دو فرقه اسماعیلیه و مستعلیه (نزاریه) از یکدیگر و بدین وسیله رفع تهمت و دفاع از فاطمیان در مقابل نزاریان. اما در لابه لای بیان این دو مطلب، مطالب سودمند دیگری هم یافت می شوند که از جمله آن ها، نقش خواجه در گسترش تشیع و حفظ آثار اسلامی است که مؤلف محترم استطرادا در برخی فصول و به طور پراکنده به آن ها اشاره کرده است. مترجم از تلخیص و چینش آن ها کنار هم، مقاله حاضر را تهیه نموده است.

شایان ذکر است که کلیه پی نوشت های این مقاله از مترجم است، مگر در یکی دو مورد که آن هم مؤلف محترم صرفا به ذکر نام کتاب بدون ذکر صفحه و دیگر ویژگی های آن اکتفا کرده است. **

زندگی پیش از حمله مغول ها

محمد بن محمد بن حسن طوسی، مشهور به «خواجه نصیرالدین طوسی»، سال ۵۹۷ ه. ق در طوس چشم به جهان گشود و در روز عید غدیر سال ۶۷۲ ه. ق در بغداد چشم از جهان فرو بست و در کاظمین به خاک سپرده شد. (۱) او در دامان پدرش، محمد بن حسن، که از زمره فقها و محدثان بود، پرورش یافت و تحت نظر او رشد کرد. (۲)

او پس از آنکه علوم ادبی را به خوبی فراگرفت، به تحصیل فقه، منطق، فلسفه و ریاضیات روی آورد؛ فقه را نزد پدرش آموخت و مدتی در دروس دایی اش، نورالدین علی بن محمد، حضور یافت. برخی معتقدند: او مقدمات منطق و فلسفه را نیز نزد او آموخت. وی مقدمات ریاضیات را در طوس، نزد کمال الدین محمد صاحب فرا گرفت، سپس به نیشابور یعنی مکانی که در آن عصر مرکز علمی با اهمیت و کانون تجمع گروهی از بزرگان فلاسفه، فقها، علما و فضلا بود سفر کرد. (۳) در این شهر، مدتی ماند و از سرچشمه حکمت و معرفت سیراب شد، به طوری که در عنفوان جوانی، در بیشتر علوم و فنون زبردست گردید. وی ظاهراً نیشابور را پیش از آنکه مورد حمله لشکر مغول قرار گیرد و به ویرانی و نابودی کشیده شود، ترک کرد و به ری کوچ نمود و از آنجا برای حضور در دروس علمای بزرگ به بغداد و موصل رهسپار شد. وی در موصل نزد کمال الدین بن یونس موصلی تلمذ کرد؛ آن گاه از سالم بن بدران مصری، که از بزرگان فقهای شیعه محسوب می شد، اجازه اجتهاد دریافت نمود و به وطن مراجعت کرد. (۴)

خواجه نصیرالدین طوسی از جمله کسانی به شمار می رود که به کثرت تألیف در علوم و فنون مختلف متداول در عصر خویش اشتهار یافته اند؛ علومی همچون تاریخ، ادبیات، فقه، تفسیر، حدیث، حکمت و فلسفه، اخلاق، هندسه، حساب، جبر و مقابله، هیأت، نجوم، علم تقویم و زیج و احکام ستارگان، اسطرلاب و موسیقی، آثار او به سادگی عبارات و خالی بودن از پیچیدگی، قویم بودن معانی و دور بودن از حشر و زواید معروفند. این ویژگی ها موجب شدند تا آثار او به حدی مورد رغبت طلاب و اقبال دانشمندان قرار گیرند که طی قرون متمادی، به عنوان کتب درسی در حوزه های علمیه مطرح باشند و به همین دلیل، بسیاری از علما به شرح و تحشیه آن ها پرداخته اند.

زندگی خواجه در زمان حمله مغول ها

خواجه نصیرالدین طوسی یکی از قربانیان نخستین حمله مغول هاست که طی آن سپاهیان چنگیز (۱۲۱۵-۱۲۲۷ م) سرزمین های اسلامی را مورد تعرض قرار دادند (۵) و به هر شهری که رسیدند، آن را با خاک یکسان کردند. شهر نیشابور نیز یکی از این شهرهاست که در آن زمان دارای مدارس علمیه متعدد و مملو از علما بود. مغول ها در این حمله، نه تنها نیشابور را ویران کردند، بلکه با شمشیر به جان مردم افتادند و هر کس را که یافتند، کشتند. تنها عده معدودی توانستند از دست آنان جان سالم به در برند و خواجه نصیرالدین طوسی یکی از آن ها بود که در پی پناهگاهی مطمئن و امن، آواره بیابان ها شد تا اینکه سرانجام، قلعه های شکست ناپذیر اسماعیلیان را بهترین مأمن و پناهگاه برای حفظ جان خویش یافت و به آنجا پناهنده شد. (۶) البته خواجه نصیرالدین طوسی تنها کسی نبود که به قلاع اسماعیلیه پناهنده شد، بلکه بسیاری از کسانی که توانستند از دست مغول ها جان سالم به در برند، به این قلاع پناهنده شدند. (۷)

خواجه نصیرالدین طوسی تا شروع حمله دوم مغول ها به رهبری هلاکو خان و تسلیم رکن الدین خورشاه، مدتی را در قلعه «میمون دز» و مدتی دیگر را در قلعه «الموت»، از قلاع اسماعیلیه، سپری کرد. (۸) یکی از تبعات تسلیم شدن خورشاه این بود که وی و تمامی همراهانش بجز خواجه و دو پزشک نامی، که هلاکو آنان را به اردوی خویش ملحق نمود، به قتل رسیدند.

اینکه چرا خواجه مدتی از زندگی اش را در قلاع اسماعیلیه گذراند، تحقیق مستقلی می طلبد، اما آنچه مسلم است اینکه دیدگاه ابن تیمیه در این زمینه مغرضانه ترین دیدگاه است. وی گفته است: «مهم ترین شخصیت اسماعیلی، که بار تمام این وقایع را به دوش کشید، وزیر اسماعیلیان خواجه نصیرالدین طوسی در الموت بود.» (۹)

قطعا خواجه اسماعیلی نبوده است، چه رسد به اینکه مهم ترین شخصیت و وزیر اسماعیلیان باشد. (۱۰) حقیقت این است که خواجه نصیرالدین طوسی در طوس متولد شد و در همین شهر تحصیلات اولیه اش را آغاز کرد، اما چون در آن زمان نیشابور محل اجتماع دانشمندان و طلاب علوم گوناگون بود، به آن شهر رفت و در درس سراج الدین قمری، قطب الدین سرخسی، فرید الدین داماد و ابوالسعادت اصفهانی و دیگران شرکت می کرد و در همین شهر با فرید الدین عطار نیشابوری ملاقات نمود (۱۱) و چیزی نگذشت که نبوغ و برجستگی او در این شهر نمودار شد و از شخصیت های میرزا این شهر گردید. (۱۲)

در خلال حضور خواجه در نیشابور، مغول ها اولین حمله خود را به رهبری چنگیزخان آغاز کردند و با کوله باری از مرگ و ویرانی، خراسان را به خاک و خون کشیده، پیشوایشان، سلطان محمد خوارزمشاه، را به تسلیم واداشتند. پس از آن بود که هر مقاومتی در هم شکست و شهرها یکی پس از دیگری سقوط کردند؛ کشتار، ویرانی و آتش همه جا را فراگرفت و مردم در حالی که سرگردان بودند؛ خانه و کاشانه خود را رها کرده، برخی به دشت ها و برخی دیگر به شهرهای دوردست و در نهایت، گروهی به دژهای محکم پناهنده شدند. در این میان، فقط قلعه های اسماعیلیان توانستند خود را حفظ کنند و مانع دست یابی مغول ها به آن ها شوند. از جمله کسانی که به این قلعه ها پناهنده شد، خواجه نصیرالدین طوسی بود. (۱۳)

برخی معتقدند: محتشم ناصرالدین عبدالرحیم، حاکم قهستان، از طرف علاءالدین محمد، پیشوای اسماعیلیان آن زمان، به ریاست قلاع اسماعیلیان خراسان منصوب شد. محتشم ناصرالدین، که مردی دانشمند بود، از جوان مردان روزگار خود بود، به دانشمندان و فضلا عنایت داشت و آوازه خواجه را شنیده بود و جایگاه او را در علم و فلسفه و اندیشه می دانست و از قبل، راغب بود که او را ملاقات کند. از این رو، به واسطه پیکی از او دعوت به عمل آورد تا به قهستان بیاید. این دعوت، تمایل شدید مدعو آواره را به خود جلب کرد و فکر کرد که آن پناهگاه امنی را که به دنبال آن بوده، یافته است. از این رو، دعوت او را پذیرفت و به قهستان رفت. خبر ورود خواجه بر ناصرالدین به گوش علاءالدین محمد، پیشوای اسماعیلیان نزاری، رسید و از او خواست تا خواجه را نزد او روانه

کند. خواجه، که چاره ای جز اجابت این درخواست، نداشت به همراه ناصرالدین به طرف قلعه «میمون دز»، مقرّ علاءالدین محمد به راه افتاد. پس از آنکه علاءالدین به دست یکی از حاجبانش به قتل رسید، ریاست نزاریان به دست فرزند ارشدش، رکن الدین خورشاه، افتاد، تا آنکه مغول ها حمله دومشان را به رهبری هلاکو آغاز کردند و رکن الدین مجبور به تسلیم شد. (۱۴)

اما برخی دیگر معتقدند: خواجه علی رغم میل باطنی خود، نزد نزاریان رفت و از روی اجبار و اکراه نزد آنان اقامت گزید. در درّه الاخبار آمده است: فرمانی به فداییان اسماعیلی صادر شد که خواجه را برابند و به قلعه الموت ببرند. فداییان اسماعیلی، که مدت ها در اطراف باغ های نیشابور در کمین خواجه بودند، از او خواستند به همراه آن ها به الموت بروند. ولی او از آمدن امتناع کرد. در نهایت، وقتی او به قتل تهدید شد، همراه آنان به الموت رفت. او در سالیان اقامت در الموت، همچون یک اسیر یا زندانی زندگی کرده است. (۱۵)

دیدگاه سومی هم در این زمینه وجود دارد: در وصاف الحضرة آمده است: خواجه نصیرالدین طوسی با اختیار خود، نزد ناصرالدین آمد، اما طی اقامتش نزد او حوادثی اتفاق افتادند که رابطه آن ها را تیره نمود و از این رو، ناصرالدین بر او غضب کرد و او را به عنوان یک زندانی نزد خود نگه داشت. پس از مدتی ناصرالدین، خواجه را مجبور کرد که همراهش به قلعه «میمون دز» برود. خواجه مدتی را در این قلعه به عنوان یک زندانی، که قادر به ترک مکان خود نیست، زندگی کرد. (۱۶)

به هر حال، هر یک از نظریات فوق که صحیح باشد، بر نظریه ابن تیمیه، که معتقد است خواجه یکی از شخصیت های مهم اسماعیلیان و از مشاوران آن ها بوده، خط بطلان می کشد. جالب اینجاست که ابن تیمیه به این هم اکتفا نمی کند که خواجه یک شخصیت مهم اسماعیلی بوده است، بلکه پا را فراتر نهاده، می نویسد: وی وزیر و مشاور آن ها بوده است. پناهنده مستأصل بی نوایی که بیش از یک پناهگاه امن آرزویی نداشت، از نظر ابن تیمیه تا سر حد یک وزیر ترقّی می کند.

البته این نظریات تا وقتی مورد پذیرش هستند که نصّ صریح و روشنی از خواجه در این زمینه نداشته باشیم. اما خود خواجه حقیقت ماجرا را برای ما نگاشته است. بنابراین، جایی برای نظریات دیگر باقی نمی ماند. خواجه در کتاب شرح اشارات، که آن را در مدت اقامتش در قلاع اسماعیلیان نگاشته است، چنین می نویسد: «اکثر این کتاب را در دشوارترین وضعیت ممکن و تیره و تارترین حال زندگی به رشته تحریر در آوردم، بلکه غالب آن را در اوراقی که هر زمان آن حامل اندوه و رنجی دردآور و حسرت و دریغی بزرگ است، و در اوضاعی که در هر لحظه آن شعله های آتش جهنم زبانه می کشد و از آسمان آتش می بارد، نگاشتم. زمانی نیست که چشمان من اشک آلود و خاطر مكدّر و لحظه ای نیست که دردم افزون و غم و اندوهم دوچندان نباشد. چه خوش گفته است آن شاعر فارسی که:

به گرداگرد خود چندان که بینم

بلا انگشتی و من نگینم

در طول زندگی ام در اینجا، زمانی نبوده است که آکنده از حوادث ندامت آور و حسرت ساز نباشد. در این مدت، زندگی من همچون زندگی امیری بوده است که لشکرش را غم و سپاهیانش را پریشانی تشکیل می دهد. بارالها، به حق رسولت مجتبی و وصی او مرتضی، مرا از فشار امواج سختی و انبوه رنج و بدبختی برهان و گشایشی عطا فرما از آنچه گرفتار آنم، یا لا اله الا انت ارحم الراحمین.» (۱۷)

این بود حقیقت زندگی مردی که به عنوان پناهنده یا زندانی، غمگین و مستأصل در الموت به سر می برد، اما از نظر ابن تیمیه، که تعصب چشمانش را کور کرده، او یکی از مهم ترین شخصیت های اسماعیلی و وزیر بزرگ آنان بوده است.

زندگی خواجه پس از شکست اسماعیلیان از مغول ها

وقتی مغول ها در دومین حمله خود به پیش رفتند و هلاکوخان سیره جدش، چنگیز خان، را تکرار نمود، این بار شدت حمله به حدی کوبنده بود که هاله ای از ترس و وحشت قلاع اسماعیلیه را دربر گرفت و تاب و توانشان را برای مقابله از دستشان ربود و امیر اسماعیلی، رکن الدین خورشاه، تسلیم مغول ها شد و آن ها هم بی درنگ، حکم قتل او و یارانش و پناهندگان به آن ها را به اجرا درآوردند. (۱۸) از میان پناهندگان به قلاع اسماعیلیه، تنها سه شخصیت، که شهرت علمی آن ها به هلاکوخان رسیده بود، استثنا شدند و هلاکوخان دستور داد تا آن ها را نکشند. ناگفته پیداست که این دستور به خاطر شدت علاقه هلاکوخان به علم و تقدیر او از شخصیت های علمی نبود، بلکه به این خاطر بود که وی به این سه شخصیت علمی و معارفی که متفرد به آن بودند، نیاز داشت. دو تن از این سه شخصیت، یعنی موفق الدوله و رئیس الدوله، پزشک بودند و شخصیت دیگر هم، یعنی خواجه نصیرالدین، چنان معروف بود که متفرد به آگاهی از چندین علم از جمله علم نجوم بود (۱۹) و هلاکوخان این علم را نه به خاطر اینکه یک علم است و باید مورد تقدیر قرار گیرد، بلکه به خاطر نیازی که بدان داشت و مؤمن به فایده آن بود، همواره مورد تقدیر قرار می داد. (۲۰) از این رو، پس از آنکه با خواجه آشنا شد، تصمیم گرفت با پیشنهاد خواجه مبنی بر تأسیس رصدخانه مراغه موافقت کند و هر آنچه در جهت رشد و پیشرفت و تکمیل آن نیاز بود، برای او آماده نماید. (۲۱)

خواجه نصیرالدین طوسی علاوه بر اطلاعات گسترده، از تدبیر و عقل والایی نیز برخوردار بود. او تنها مرد آن روزگار بود که توانست جهان اسلام را، که در آن عصر از آسیب های فراوانی رنج می برد، نجات دهد. مسئولیت خواجه در آن روزگار دشوارترین و خطیرترین مسئولیت ها و بحران روحی او دردآورترین دردهایی بود که انسان ها به آن دچار می شوند؛ زیرا او به عنوان یک دانشمند بزرگ و دارای شهرتی فراگیر بین مسلمانان، خود

را ناگهان و به طور غیرمترقبه در چنگال دشمن مسلمانان دید و این را هم دریافت که دشمن اصرار دارد او در کنارش باشد و در رکابش گام بردارد. به کجا و برای چه؟ برای جنگ با اسلام در خانه خودش و از بین بردن آن در سنگرهای خودش. آیا مصیبتی هست که با این مصیبت و بلا برابری کند؟ کمترین مجازات برای کسی که اندیشه سرپیچی از تمایلات و خواسته های رهبر مغول ها را داشت، شمشیر و قتل بود و خواجه برای مدت های طولانی به این مسئله اندیشیده بود. برای او بسیار آسان بود که با اراده خود به استقبال مرگ رود و خودش به بهای اندکی ریخته شود و اگر با از بین رفتن خواجه به وسیله یکی از شمشیرهای جنایت پیشه مغول ها، که در گستره ایران و دشت پهناور نیشابور بسیاری را از بین برده بود، قضا آرام می گرفت، اما اینک بایستی در مقابل روزگار ستم کار بشورد و هرگز تسلیم سرنوشت طغیانگر نشود.

خواجه به خوبی می دانست که پیروزی نظامی بر مغول ها به هیچ وجه امکان پذیر نیست. جهان اسلام به طور کامل از هم پاشیده بود و دیگر امیدی به جمع کردن و سازمان دهی نیروها برای حمله به مغول ها و بیرون راندن آن ها از سرزمین های اسلامی نداشت. سرزمین های اشغال شده توسط مغول ها ضعیف تر از آن بودند که در اندیشه انقلابی پیروزمند باشند. البته غرب جهان اسلام همچنان سالم مانده بود و مصر همچنان تنها نیرویی بود که همه نگاه ها به سوی او بود و توانسته بود طعم تلخ شکست را به مغول ها بچشاند و آن ها را از خانه و کاشانه خود باز دارد. اما بیش از این از عهده او خارج بود. خواجه مدت ها فکر کرد و یقین پیدا نمود که چنانچه مغول ها پس از پیروزی نظامی به پیروزی فکری هم دست یابند، فاتحه اسلام خوانده است. او به رأی العین می دید که چگونه کتاب ها و منابع غنی اسلامی نابود و دانشمندان اسلامی از دم تیغ گذرانده می شوند و چنانچه این روند ادامه یابد، دیگر چیزی از اسلام باقی نخواهد ماند؟

خواجه از نیاز هلاکوخان به او و حرصش به وجود یک اخترشناس و منجم در اردوگاهش بهره برداری کرد و تصمیم گرفت اعتماد و احترامش را جلب کند و از این راه بتواند خواسته هایش را بر او تحمیل نماید و همین امر موجب شد شمار زیادی از کتب اسلامی از خطر نابودی نجات یابند؛ همچنان که بسیاری از دانشمندان مسلمان جان سالم به در بردند.

چون هلاکو بر اوضاع مسلط شد و به طور کامل استقرار یافت، خواجه نصیرالدین طوسی اولین مرحله برنامه اش را آغاز نمود و اولین گام را، که گام بلندی هم بود، برداشت. او هلاکوخان را قانع کرد که نظارت بر اوقاف اسلامی را بر عهده او بگذارد و به او این مسئولیت و آزادی را بدهد که با صلاحدید خود در آن ها تصرف کند. هلاکو هم موافقت کرد. (۲۲) خواجه پس از اندیشه و تأمل، این حقیقت را دریافت که انحطاط فکری مسلمانان به حدی رسیده که از علم چیزی جز پوسته بدون مغز نزد آنان باقی نمانده و علم را منحصر در فقه و حدیث کرده، سایر معارف بشری را، که دین بزرگ اسلام همواره مشوق آن ها بوده است، تحریم نموده اند و از علوم عملی به طور کامل دست کشیده اند. بدین روی، مدارس را برای هر یک از علوم فقه، حدیث، طب و فلسفه افتتاح کرد

و این موضوع را به اطلاع عموم رساند و تعهد نمود که هزینه تحصیلی دانش پژوهان این علوم را تأمین کند، به این صورت که به هر یک از محصلان فلسفه روزی سه درهم، به محصلان طب روزی دو درهم و به محصلان فقه روزی یک درهم و در نهایت، به محصلان علم حدیث روزی نیم درهم پرداخت کند. (۲۳) بدین سان، مردم از مدارس فلسفه و طب استقبال شایانی کردند، در حالی که قبلاً این علوم مخفیانه تدریس می شدند. اینچنین خواجه نصیرالدین طوسی اولین پیروزی را در صحنه مبارزه با دشمنان اسلام به دست آورد. از آن پس، هیچ گاه چراغ علم نزد مسلمانان خاموش نشد و مسلمانان هرگز از طلب علم باز نایستادند.

آن گاه خواجه دومین مرحله از مبارزه اش را با دشمنان اسلام آغاز کرد. خواجه مشاهده کرد که ایجاد مدارس متفرقه توجه هلاکوخان را جلب نکرد و هلاکو به اهمیت آن ها پی نبرد، اما به نظرش رسید تأسیس یک دانشگاه بزرگ و گردآوری دانشمندان در آن و پرنمودن کتابخانه آن از کتاب، مطمئناً حساسیت هلاکوخان را بر خواهد انگیزد. بنابراین، چگونه باید عمل کرد؟ هنرمندی و استادی خواجه در اینجا آشکار می شود. او می دانست که هلاکوخان او را برای هدف معینی نگاه داشته است و از این رو، تلاش کرد تا او را راضی کند و برای اینکه بتواند به کارش ادامه دهد و از استعدادهای خدادادی اش بهره برداری کند، بایستی رصدخانه بزرگی بسازد. هلاکو با ایجاد چنین رصدخانه ای موافقت کرد و به او اختیار داد تا مستقیماً وارد عمل شود. (۲۴) خواجه موافقت هلاکو با این پیشنهاد را، تا آن روز در خواب هم نمی دید، اما روزگار آن را به حقیقت تبدیل کرد. با این موافقت، خاطر خواجه از آینده آسوده شد و چیزی جز برنامه ریزی صحیح و زمینه سازی دقیق برای رسیدن به هدف اصلی خویش، فکر او را مشغول نمی کرد.

خواجه امر رصد خانه را نزد هلاکوخان بزرگ جلوه داد و او را قانع کرد که به تنهایی قادر نیست چنین بنای مهمی بسازد و باید همکاران با کفایتی داشته باشد تا بتواند با تکیه بر آن ها این مسئولیت دشوار را به اتمام برساند و اینکه ناگزیر باید برای این کار عده ای از دانشمندان، چه از سرزمین هایی که به وسیله مغول ها اشغال شده اند و چه خارج از این سرزمین ها، داوطلبانه گرد هم آیند و در امر ساخت این بنای عظیم به او کمک کنند. هلاکوخان هم با این پیشنهاد موافقت کرد. (۲۵)

پس از این بود که خواجه فرستاده خردمندی به نام فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی انتخاب کرد و به او مأموریت داد تا در اطراف کشورهای اسلامی با دانشمندان و علمای اسلامی ملاقات کند و ضمن دل گرم کردن آن ها، از آنان دعوت به عمل آورد که به سرزمین های خود بازگردند و علاوه بر این، اگر در کسی صلاحیت و برجستگی علمی خاصی دید، با هر ملیتی که باشد، دعوت کند که به هیأت علمی خواجه بپیوندد. (۲۶)

کار، منظم و دقیق به پایان رسید. دانشمندان از سرزمین های دور و نزدیک گرد هم آمدند و تحت نظارت خواجه، طرح های از پیش مطالعه شده او را به مرحله اجرا درآوردند. چیزی نگذشت که کتابخانه ها آکنده از کتاب

شدند. حتی کتابخانه مراغه به تنهایی دارای مجموعه ای از کتاب شد که در کمتر کتابخانه ای یافت می شد. مدارس در هر مکانی برپا گردیدند و فرهنگ اسلامی حیاتی دوباره گرفت. نفوس مردم مالامال از امید و آرزو گردیدند. داعیان و راهنمایان به هر طرف، برای دعوت مردم به دین و هدایت آن ها گسیل شدند.

سرانجام، هلاکوخان درگذشت، اما اسلامی که او نابودی آن را می خواست، سالم باقی ماند. پس از او، فرزند و خلیفه اش، آباقاخان، به حکومت رسید در حالی که اسلام همچنان به رهبری خواجه نصیرالدین طوسی پایدار و محکم، مبارزه و مقاومت می کرد و نقش دعوت و هدایتگری خود را داشت. بعد از آباقاخان، فرزند دیگر هلاکوخان، تکودار، به حکومت رسید که اسلام عقل و جان او را ربود و مسلمان شد. مسلمان شدن او مقدمه مسلمان شدن کل حکومت در عصر غازان، نوه هلاکوخان مغول، گردید. (۲۷)

شیخ عبدالکمال صعیدی، استاد دانشگاه الازهر، می گوید: «خواجه نصیرالدین طوسی از این دنیا نرفت، مگر پس از آنکه آن دسته از علوم اسلامی را که در حکومت تاتارها کهنه شده بود، تجدید و آمال مسلمانان را، که توسط آن ها مرده بود، احیا کرد ... پیروزی بر تاتارها در حقیقت به این نبود که آن ها در جریان نبرد عین جالوت از شام رانده شوند، بلکه به این بود که قلوب آن ها به اسلام تمایل پیدا کند و به راه راست هدایت شوند.» و این چیزی بود که به واسطه خواجه نصیرالدین طوسی تحقق یافت. خواجه نصیرالدین طوسی بدین گونه توانست به واسطه عقل و علم، حکومت طاغوتی و ستمگر مغول ها را شکست دهد و نقشه اش را در زمینه سازی تبدیل مغول ها از بت پرستی به اسلام اجرا کند و در این زمینه توفیق یابد.

در اعیان الشیعه آمده است: «... ظاهرا آنچه برای خواجه نصیرالدین طوسی در درجه اول اهمیت قرار داشته، نجات جان شمار زیادی از دانشمندان و حفظ و نگه داری تعداد زیادی از کتب علمی بوده است؛ زیرا روشن است که در آن برهه از زمان، امکان مقاومت در مقابل مهاجمان مغول وجود نداشته است و دولت بغداد هم به حدی از پاشیدگی و کثرت معضلات رسیده بود که برایش امکان رویارویی با این بنیانکن وجود نداشته است. از سوی دیگر، این هم درست نبوده که در مقابل آن ها تسلیم شوند تا در نتیجه آن، بت پرستی جانشین اسلام شود. بنابراین، اگرچه مسلمانان آن عصر قدرت مقابله نظامی با مهاجمین را نداشته اند، اما قدرت داشته اند که با فرهنگ و دانش و دعوت شایسته، به مقابله آن ها برخیزند. اما چنین کاری در صورتی که دانشمندان اسلامی و کتاب های علمی آنان از بین می رفت، امکان پذیر نمی بود. از این رو، خواجه نصیرالدین طوسی، رصدخانه مراغه را وسیله ای کرد برای گردآوری شمار زیادی از دانشمندان و حفظ جان آنان؛ همچنان که در جهت حفظ و گردآوری کتاب های علمی دانشمندان نیز تلاش نمود. نتیجه این حرکت آن شد که روند جریانات طور دیگری رقم بخورد و مغول ها به مسلمانانی مدافع اسلام تبدیل شوند.» (۲۸)

دکتر مصطفی جواد می گوید: «خواجه نصیرالدین طوسی خود را به هلاکوخان نزدیک کرد تا اولاً، جان خودش را نجات دهد و ثانیاً، معجزه قرن هفتم را بیافریند؛ یعنی نشر علوم در شرق و تأسیس اولین آکادمی علمی و برپایی بزرگ ترین رصدخانه شناخته شده در شرق و ایجاد اولین دانشگاه حقیقی از نوع امروزی آن که کلمه **Universit** معرف آن است.»

خواجه نصیرالدین طوسی این انجمن بزرگ را کنار رصدخانه و نزدیک کتابخانه احداث کرد. این انجمن مملو از دانشجویان و هیأت هایی بود که از اقصا نقاط جهان به آنجا آمده بودند. خواجه هم به قدری آنان را دوست داشت و با آنان دوستی می کرد و در جهت تهیه وسایل تحقیق برای آنان کوشش می نمود که این رفتار او زبانزد خاص و عام شده بود. روشن است که بقای رصدخانه و این انجمن علمی، تخصیص مبالغ هنگفتی را می طلبد. مورخان ذکر کرده اند که هلاکوخان مقدار زیادی پول برای هزینه ساخت رصدخانه به خواجه پرداخته بود، و این مقدار پول به مرور زمان، در جریان توسعه رصدخانه، کتابخانه و این انجمن علمی مصرف شده بود. از این رو، خواجه تصمیم گرفت تا برای تأمین تکمیل این تشکیلات، منابع مالی جدیدی ایجاد کند و چون مسئولیت نظارت بر اداره اوقاف اسلامی در تمامی سرزمین های اسلامی تحت تسلط ایلخانیان، از خراسان گرفته تا عراق، به او واگذار شده بود و درآمد این اوقاف هم قابل ملاحظه بود، مقدار قابل توجهی از آن ها را برای هزینه های جاری رصدخانه و ملحقات آن اختصاص داد. (۲۹)

محمد مدرس زنجانی می نویسد: «طوسی علاوه بر منزلت علمی که داشت، توانست بر هلاکو نیز تأثیر گذارد و به تدریج، بر عقل وی چیره گردد و این خونخوار را رام کند و وی را متوجه اصلاح امور اجتماعی، فرهنگی و هنری نماید. وی چنان بر عقل هلاکو چیره شد که هلاکو نه سوار می شد و نه فرود می آمد و به هیچ عملی دست نمی زد، مگر آنکه خواجه طوسی آن را تصویب کند.» (۳۰)

مقایسه دو ستمگر

چنگیز و هلاکو یک سرشت مشترک داشتند؛ سرشت سرکشی، ستم، خون ریزی و ویرانگری. هر یک از این دو به سرزمین های اسلامی حمله کردند و بر آن ها چیره شدند. تاریخ سرنوشت سرزمین هایی را که هلاکوی ستمگر و سفاک بر آن ها دست یافت، نشان داده است. تاریخ نشان می دهد که با حمله هلاکو در بغداد، قتل عام و ویرانی فراگیری آغاز شد، اما مدتی نگذشت که حاکمان مسلمان بر آن مسلط شدند و با استقلال کامل، رونق و شادابی را به آن بازگرداندند.

در زمان پیشروی هلاکو، هیچ یک از شهرهای اسلامی در معرض سوختن و ویرانگری و هتاکی قرار نگرفت، بجز موصل که مغول ها ابتدا آسیبی به آن نرساندند، اما وقتی دوباره به آنجا بازگشتند، با آن کاری کردند که در تاریخ

موجود است؛ همچنین حلب در سرزمین شام که بررسی آن نیازمند مجالی دیگر است. مقایسه سرنوشت سرزمین های اسلامی در پی حمله چنگیز و هلاکو ما را به حقایق رهنمون می شود؛ مثلاً، در زمان حمله چنگیز، شهر بخارا بیش از سه روز در محاصره مقاومت نکرد. مغول ها در جریان حمله چنگیز به بخارا، وقتی به شهر وارد شدند، به کشتار و غارت و ویرانگری و هتک حرمت مردم پرداختند و سپس در آن آتش افکندند و از آنجا به همراه اسیرانی که جان سالم به در برده بودند، به سمرقند رفتند. آن ها در سمرقند همان اعمال را تکرار کردند. در شهر اعلام کردند که همه مردم از شهر خارج شوند و هر کس درنگ کند، کشته می شود. همه مردم از مرد و زن و کودک، از شهر خارج شدند، آن گاه مغول ها شهر را به آتش کشیده، آن را با خاک یکسان کردند. (۳۱) هر شهری که فتح می شد، محتوم به همین سرنوشت بود.

حال این سؤال مطرح است که چرا چنگیز آن روش هولناک را در ممالکی که فتح می کرد، در پیش گرفت و چرا هلاکو، که در درندگی و خشونت و تحقیر و به آتش کشیدن شهرها و غارت مردم از وی کمتر نبود، آن مسیر را در پیش نگرفت.

دکتر جعفر خصباک می گوید: «هلاکو در تخریب شهرها روش جدش چنگیزخان را در پیش نگرفت. ظاهراً چهره ای که مورخان از فاتح مغولی بغداد (یعنی هلاکوخان) ترسیم کرده اند، انعکاس اعمالی باشد که جدش در ماوراء النهر و خراسان انجام داده است.» (۳۲)

در پاسخ به این سؤال که چرا هلاکو روش جدش را در پیش نگرفت، باید بگوییم: برای کسی که مطالعات عمیقی در وقایع تاریخ و حوادث آن نداشته و در بررسی حالات مردان تاریخ، که پدید آورنده آن وقایع و حوادث بوده اند، دقت نکرده باشد و برای کسی که پیوسته اسیر رسوباتی است که در قلب و فکر او لانه کرده و از آن ها خلاص نشده، پاسخ به این سؤال مشکل است. ولی برای کسی که می تواند در اعماق ژرف تاریخ فرو رود و تاریخ را برای یافتن حقیقت مطالعه کند، پاسخ این سؤال آسان است. چنگیز با وجود ذات شری که داشت، به دلیل آنکه هیچ بازدارنده ای که عنان او را بگیرد و وی را رام سازد و جلوی سرعت او را بگیرد، وجود نداشت، آن جنایات را انجام داد؛ زیرا مسلمانانی که همراه وی بودند، از منافع شخصی و ضعف نفس برخوردار بودند؛ چرا که پیروزی های چنگیز منافع آنان را تأمین می کرد و آنان به چیز دیگری توجه نداشتند و چنانچه آن ها یا برخی از آنان توجه هم داشتند، ضعیف تر از آن بودند که کاری از عهده شان برآید، و کمتر از آن بودند که چنگیز به آنان توجهی کند. ولی هلاکو، که در بدسرشتی از جدش، چنگیز، کم نداشت، بازدارنده ای داشت که لجامش را بگرداند و رامش سازد و جلودار سرعتش گردد؛ بازدارنده ای که مانند آن را چنگیز نداشت. این بازدارنده در شخصیت مردی مخلص و قوی النفس و با اراده به ظهور رسید که وقتی سخنی می گفت، شنونده هر چند هلاکوی جبار و ستمگر بود، به گفته اش توجه می کرد. این فرد کسی جز خواجه نصیرالدین طوسی نبود.

برتری خواجه نصیرالدین طوسی بر جهان اسلام به این دلیل بود که از سر ناچاری با هلاکو هم‌نشین شد و مانع از این گردید که شهرهای قزوین، همدان، دینور، کرمانشاه، حلوان، اسدآباد، بصره، شوشتر و همه شهرهای خوزستان و سپس بغداد، دیار بکر، شهرهای الجزیره، حماه، حمص، معرّه و سپس دمشق تا غزه، همان سرنوشت بخارا و سمرقند و شهرهای واقع در مسیر طولانی چنگیز را از نظر سوختن و ویرانی و اسارت و هتک حرمت پیدا کنند و هر کاری که دلشان می‌خواهد بر سر این شهرها بیاورند.

هنر خواجه در این بود که هلاکو را واداشت تا به سرزمین‌های فتح شده استقلال کامل ببخشد تا مسلمانان بر آن‌ها حکومت کنند، نه مغول‌ها، و برای حکومت فرمانروایانی شایسته و عادل برگزیده شوند تا کشور را در مسیر پیشرفت و حرکت و سازندگی رهبری کنند؛ کسانی که طبق توصیف معاصر آن‌ها، ابن فوطی، معروف به دین‌داری و حسن یقین باشند.

فضیلت خواجه در این بود که زیر نظر هلاکو مدارس و کتابخانه‌هایی بنا کرد و به سوی دانشمندان اموالی سرازیر کرد تا آنان صرفاً به نشر دانش و تألیف کتاب پردازند.

ابن فوطی می‌نویسد: «هلاکو دانشمندان و فضلاء را دوست می‌داشت و به آنان احسان می‌نمود و پاداش می‌داد و بر مردمان دلسوز بود و فرمان به خوش رفتاری و تخفیف نسبت به آن‌ها می‌داد و بر آن‌ها سخت نمی‌گرفت و مانند عادت پادشاهان، آن‌ها را به وظایف و تکالیف سخت وادار نمی‌کرد.» (۳۳)

این‌ها به خاطر توجیهاات خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. وی راه را برای اسلام مغول‌ها هموار کرد و نسلی باهوش برای ادامه راه بعد از خود تربیت نمود.

این نقشه‌ای بود از سوی خواجه نصیرالدین طوسی برای نجات جهان اسلام از چنگال مغول‌ها و بت‌پرستی کینه‌توزانه‌ای که با هدف ویران کردن و از بین بردن اسلام، با کنار زدن سلطه اسلام و سپس سست کردن عقیده‌ها و خرد ساختن افکار و نشر جهل، نسبت به اسلام و مسلمانان داشتند. نقشه آرام و به دور از شبهات، که نصیرالدین آن را ترسیم کرد، نتایجش یکی پس از دیگری به ثمر رسیدند: کتاب‌های اسلامی از فرسودگی و نابودی در امان ماندند و در خزانه بزرگ مراغه گردآوری شدند و دانشمندان مسلمان دوباره گرد هم آمدند و مدارس اسلامی حرکتشان را از نو آغاز کردند و اندیشه اسلامی شروع به درخشش و شکوفایی نمود. فقط غلبه‌نهایی بر مغولان باقی مانده بود. غلبه نظامی غیرممکن بود. اما چرا باید در اندیشه پیروزی نظامی بود؟ چرا آنان را در اسلام ذوب نکنیم؟ چرا به جای چیرگی نظامی، نظر عقیدتی آنان را مغلوب نسازیم؟ وقتی می‌توانیم آنان را به مسلمانان تبدیل کنیم و بت‌پرستی را از جان‌هایشان بزدایم، این پیروزی بزرگ‌تر است!

این گام بزرگی بود که خواجه طوسی پس از گام‌های ابتدایی در پی آن بود. ولی موفقیت در آن به دلیل سختی‌های راه، غیرممکن به نظر می‌رسید. ولی کسی که توانسته بود آن خون‌آشام را رام سازد و آتش سرکشی آن جبار ستمگر را خاموش کند و در برابر چشم و گوش او کتابخانه اسلامی بپا کند و مدرسه اسلامی بنیان نهد و مجمع دانشمندان اسلامی تشکیل دهد، با اخلاص و ایمان بی‌پایان خود و با اندیشه عظیم و فکر منظم و تدبیر محکم، توانست گرایش به اسلام را در قلوب مغول‌ها وارد کند تا پس از آن مسلمان شوند.

برای این مرحله سرنوشت‌ساز، گروه‌های لایقی را که در نقشه کشیدن و اجرای آن به خوبی عمل می‌کردند، آماده ساخت. در رأس این گروه‌ها، خاندان جوینی بودند که بر دوستی اهل بیت علیهم‌السلام و آنچه از اخلاص و غیرت و دفاع و فداکاری در راه اسلام، لازمه این دوستی بود، پرورش یافته بودند.

در نهایت، مغول‌ها به دست شاگردان طوسی مسلمان شدند و نقشه او به موفقیتی بزرگ نایل شد. هلاکو با جبروت خود، نصیرالدین طوسی را وادار ساخت تا در رکاب وی باشد، به این قصد که علم او را در اختیار بگیرد. ولی طوسی با علم و عقل و تدبیر خود، می‌دانست چگونه هلاکو را در اختیار خود بگیرد، و اینجا بود که طاغوت در مقابل ایمان و علم و عقلی بزرگ و دوراندیش شکست خورد.

طوسی و شاگردانش در برابر سپاهیان انبوه مقاومت کردند و آنان را پس از بت‌پرستی، به مسلمانانی مدافع تبدیل نمودند. طوسی قهرمان اسلام بود، در زمانی که دلاوری و قهرمانی بسیار دشوار بود.

زرکی در الاعلام، طوسی را چنین توصیف می‌کند: «او فیلسوفی بود که در قله علوم عقلیه قرار داشت، در هیئت و مجسطی و ریاضیات، علامه بود. منزلتش در نزد هلاکو والا بود و بدین سبب، از آنچه بدان اشاره می‌کرد، اطاعت می‌نمود.» (۳۴)

آری، اسیری که کاری از دستش بر نمی‌آمد، اکنون فرمان می‌داد و اطاعت می‌شد. اسیرکننده خود اسیر بود و اسیر، اسیرکننده. هلاکو علاوه بر لشکر و سلطه قدرتمندی که داشت، از شخصیت قدرتمندی نیز برخوردار بود و در مقابل، طوسی نیز از قدرت علمی و فکری و نیز شخصیت بالایی برخوردار بود. از جمله خواسته‌های طوسی از هلاکو، این بود که در سرزمین‌های فتح شده خراب کاری نکند و مانند جدش آن‌ها را به آتش نکشد، ویران نسازد و غارت ننماید. او هم اطاعت نمود. خواجه اگرچه نمی‌توانست هلاکو را از کشورگشایی‌هایش بازدارد، ولی با اخلاص و ایمان و قوت شخصیت خویش، توانست وی را از سیره چنگیز در جنایاتی که به هنگام کشورگشایی مرتکب می‌شد، بازدارد و توانست آزادی و استقلال و خودمختاری سرزمین‌های فتح شده را حفظ نماید. و سرانجام، زندگی او با آماده ساختن مغول‌ها برای پذیرش اسلام به پایان رسید و آنچه وی می‌خواست، محقق گردید.

* یکی از اصلی ترین ویژگی های یک اثر علمی قوی، ذکر منابعی است که آن اثر از آن ها بهره برده است. هر قدر منابع تحقیق غنی تر باشند، آن اثر علمی هم از غنای بیشتری برخوردار است. اما این قاعده می تواند در مواردی استثنا هم داشته باشد و آن، جایی است که صاحب اثر، خود یک منبع علمی مطمئن محسوب شود. در این گونه موارد، سخن صاحب اثر به عنوان سند محسوب می شود و محققان انتظار ذکر منبع سخن از وی ندارند. دکتر سیدحسن امین از زمره این دانشمندان است. وی نیز مانند پدرش، معمولاً منابع مطالب ذکر شده در آثارش را ذکر نمی کند. ولی چون خود وی به عنوان سند و یک منبع مطمئن و قابل اعتنا محسوب می شود، این شیوه وی ضرری به علمیّت آثار وی نمی زند. با این حال، برای آگاهی مخاطبان گرامی تا آنجا که ممکن بوده، منابع نقل قول ها و اظهارات وی نقل شده اند.

۱. ملّا کاتب چلبی، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بی جا، نشر سعادت، بی تا، ج ۲، ص ۳۸۰ / میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، قم، خیّام، ۱۴۰۱ ه. ق، ج ۵، ص ۱۶۰.

۲ و ۳ و ۴. همان.

۵. ابراهیم قفس اوغلی، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران، گستره، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۲۹۱ / برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۸.

۶. عبدالمحمد آیتی، تحریر تاریخ و صّاف، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۴۶ ه. ش، ص ۲۴.

۷. محمد رضا شیبی، مورّخ العراق ابن الفوطی، عراق، نشر مجمع علمی العراقی، ۱۹۵۸م، ج ۲، ص ۳۱.

۸. عبدالمحمد آیتی، پیشین، ص ۲۴ / برتولد اشپولر، پیشین، ص ۲۴۵.

۹. به نقل از محمد تقی مدرّس رضوی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، چ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰ ه. ش، ص ۸۴، به نقل از: احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، الرّدّ علی النصیریه، چاپ مصر، ص ۸۹.

۱۰. در مذهب خواجه، اقوال متعددی ذکر شده است. گروهی از متعصّبان اهل سنّت و مغرضان وی را کافر و ملحد و عامل قتل خلیفه عبّاسی شمرده اند که مرحوم سید حسن الامین در کتاب «الاسماعیلیه و المغول و نصیرالدین الطوسی»، به این مطلب پرداخته و به آن پاسخ داده است. گروهی دیگر او را اسماعیلی پنداشته اند. اما علمای شیعه همگی او را به دیانت و ترویج مذهب و وثاقت در نقل حدیث توصیف کرده و با تجلیل بسیار از او

نام برده و رئیس اسلام و مسلمینش خوانده اند و هیچ کس از اسماعیلی بودن او و یا تأیید آیین باطنیه کران در تألیفاتش سخنی نرانده و همه او را امامی مذهب و از زعمای شیعه اثنا عشریه دانسته اند و به تعبیرات گوناگون مانند «حجّة الفرقه الناجیه» و «من انتهت الیه رئاسه الامامیه» و امثال آن او را ستوده اند. اینک گفته چند نفر از علمای امامیه در حق او: علامه حلی درباره استادش، خواجه، در اجازه ای که به بنی زهره داده، چنین گفته است: «و کان هذا الشیخ افضل اهل عصره فی العلوم النقلیه و له مصنفاً کثیره فی العلوم الحکمیة و الشرعیة علی مذهب الامامیه». (اجازات بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۱)

شیخ بهائی در مقدمه شرحی که بر رساله «فرائض نصیریّه» نوشته در حق او چنین فرموده است: «الرساله الشهیده بالفرائض النصیریة لسلطان اصحاب التدقیق بین البریه، اعظم حکماء الاسلام شأناً و اعلاهم منزلاً و مکاناً و اقواهم منهاجا و طریقاً و اصوبهم رأياً و تحقیقاً و ارفعهم فی معارج الاتقان قدراً و انورهم فی سماء العرفان بدراً المخصوص من الله سبحانه بالفیض القدسی نصیر المله و الحق والدين، محمد بن محمد بن الطوسی ...». (شرح فرائض نصیریّه، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، ش ۱۲۳۱)

علامه مجلسی در وجیزه خود، که در علم رجال است، پس از ذکر نام خواجه فرموده است: «ثقة معروف».

میر مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال (چاپ تهران، ص ۳۳۱) او را چنین ستوده است: «نصیر المله، قدوة المحققین، سلطان الحکماء و المحققین، انتهت رئاسه الامامیه فی زمانه الیه و امره و علو قدرته و عظم شأنه و سمو رتبته و تبحره فی العلوم العقلیه و النقلیه ... و کفاک فی ذلک حلّه ما ينحل للحکماء المتبحرین من لدن آدم الی زمانه، رضی الله عنه و ارضاه».

مرحوم مامقانی نیز در تنقیح المقال (ج ۲، چاپ تهران، ص ۱۷۹) همین عبارات را از تفرشی ذکر کرده است.

اینها اقوال دیگران در حق وی بود. اما خود خواجه در مواضع متعدد کتب کلامی خویش، عقیده و مذهب خود را به صراحت بیان نموده و درباره اسماعیلیه اظهار نظر کرده و آن ها را کافر خوانده است؛ از جمله در رساله امامت، که آن را به درخواست مجدالدین علی بن نام آور نوشته، این طایفه را از جمله طوایف از اسلام خارج دانسته است:

«ثم اختلفوا فی تعیین الامام فذهب الفرقه الاخیره القائله بوجوب النصب علی الله أنّ الائمة اثنا عشر نقیبا من اهل بیت النبی و ذهب الباقون الی غیره کلّ فريق الی فرقه و قد عرفت أنّ الحق لا یخرج من الجمیع، فلما کان القائلون بعدم وجوب نصب الامام علی الله مبطلین ظهر صحه ما ذهب الیه الاثنا عشریون».

و در همان رساله می گوید: «اگر کسی بگوید: اَنَّ الاسماعیلیه قائله ایضا بان الامام منصوب من قبل الله و اَنه لا یخلُ بواجب و لا یرتکب قبیحا فیجب کونهم علی الحق.»

در جواب می گویم: «اَنهم خارجون عن الملة بادعائهم قدم الاجسام و غيرها من الخرافات و لاینفون اخلال الواجبات و ارتکاب المقبحات عن الامام بانه لاتختاره بل یقولون کل ما فعله الامام طاعة و ان کان کذبا او ظلما او شرب خمر او زنی مثلاً، فلظهور بطلان قولهم ما نعدهم فی سائر الاقوال.»

همچنان که ملاحظه می شود، او این گروه را خارج از ملت اسلام می داند. بنابراین، اینکه او اسماعیلی است، تهمتی صرف و اجتهاد در مقابل نص است. در اینجا ممکن است سؤال شود که پس در مورد کتاب هایی که وی به روش باطنیه و اسماعیلیه نوشته است، چه می گوید؟ در پاسخ، می گویم: کتبی وجود دارند که به روش اسماعیلیه تألیف شده و در مقدمه آن ها نام نصیرالدین طوسی و محمد طوسی ذکر گردیده است که بعضی از روی غفلت، این کتاب ها را به او نسبت داده اند، اما به طور قطع این کتاب ها از او نیستند و ذکر نصیرالدین طوسی و محمد طوسی در مقدمه کتاب، دلیل انتساب آن ها به خواجه نمی باشد؛ زیرا نصیرالدین طوسی نام عده کثیری از دانشمندان مخالف و موافق بوده است که برای آگاهی از خصوصیات آن ها می توان به امل الآمل شیخ و عاملی ذیل «نصیرالدین» و دیگر کتب رجالی مراجعه کرد.

برای اطلاع بیشتر از مذهب خواجه می توان به منابع ذیل رجوع کرد: محمدتقی مدرّسی رضوی، احوال و آثار خواجه، چ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰ ه. ش، ص ۳، ۴، ۸۴ / عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف اشرف، چاپ مرتضویه، چاپ سنگی، ۱۳۵۲ ه. ش، ج ۳، ص ۱۷۹ / محمود بن محمد، مسامرة الاخبار و مسائرة الاخیار، قم، انتشارات مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۸ ه. ق، ج ۴، ص ۳۱۳.

۱۱. عارف تامر، نصیرالدین فی مراتب ابن سینا، بیروت، مؤسسه عزالدین للطباعة و النشر، ۱۹۸۳ م، ص ۴۵ / میرزا عبدالله افندی، ریاض العلماء، قم، خیام، ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۱۶۱ / عبدالامیر الاعسم، الفیلسوف نصیرالدین طوسی، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۷۵ م، ص ۲۸.

۱۲. عارف تامر، پیشین، ص ۵۰.

۱۳. همان، ص ۴۵.

۱۴. همان، ص ۴۶.

۱۵. ابوالحسن بیهقی، درة الاخبار و لمعة الانوار، ترجمه ناصرالدین منشی یزدی، تهران، شرکت سهامی، ۱۳۱۸ ه. ش، ص ۱۰۶.

۱۶. عبدالمحمّد آیتی، پیشین، ص ۲۴.
۱۷. نصیرالدین طوسی و فخرالدین رازی، شرح الاشارات، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ج ۲، ص ۱۴۵.
۱۸. عبدالمحمّد آیتی، پیشین، ص ۳۲۸.
۱۹. همان، ص ۲۰۲.
۲۰. همان، ص ۲۴.
۲۱. علی اکبر قیاض، محاضرات عن الادب الفارسی و المدینة الاسلامیة، این منبع توسط خود مرحوم دکتر حسن الامین ذکر شده، اما متأسفانه از صفحه و دیگر ویژگی های کتاب نامی نبرده است محمدرضا شبیبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۱ ۲۱۶.
۲۲. محمدرضا شبیبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۷.
۲۳. محمّد مدرسی زنجانی، سرنوشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه. ش، ص ۹۳.
۲۴. محمدرضا شبیبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۷.
۲۵. عبدالمحمّد آیتی، پیشین، ص ۳۷.
۲۶. همان / ابن فوطی، مجمع الآداب، تصحیح محمد رضا شبیبی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ ه. ش، ج ۲، ص ۵۵۲.
۲۷. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی مولوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳ ه. ش، ج ۲، ص ۱۲۵۳.
۲۸. سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، حرف نون.
۲۹. ابن فوطی، مجمع الآداب، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۶.
۳۰. محمد مدرسی زنجانی، پیشین، ص ۱۳.

۳۱. ابراهیم قفس اوغلی، پیشین، ص ۲۱۲.

۳۲. جعفر خصباک، العراق فی عهد الملوک الایلخانین، در اینجا نیز مرحوم امین ویژگی های دیگر منبع را ذکر نمی کند.

۳۳. ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱ ه. ش، ص ۲۱۰ / ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، بیروت، دارالآفات الجدیة، ج ۵، ص ۳۱۶.

۳۴. خیرالدین زرکلی، الاعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶ م، حرف میم.

۱. مدرس فلسفه و کلام در حوزه و دانشگاه.

کلمات کلیدی :

[خواجه نصیرالدین طوسی](#)

[نصیرالدین طوسی](#)

[خواجه نصیرالدین](#)

[طوسی](#)

[اسلام](#)

[مغول](#)

[هلاکو](#)

[اسماعیلیان](#)

[هلاکو خان](#)